

کورمک مک‌کارتی در ۸۹سالگی درگذشت

وسترن فلسفی قرن بیستم

شترق: کورمک مک‌کارتی، از مهم‌ترین نویسندگان معاصر آمریکایی که آثاری از او در سال‌های مختلف به فارسی ترجمه شده است، اخیرا در ۸۹سالگی درگذشت. کورمک مک‌کارتی با نام اصلی چارلز مک‌کارتی، در ۲۰ جولای ۱۹۳۳ در روه‌آیلند ایالات متحده متولد شد. او تحصیلات منظم دانشگاهی نداشت و سرانجام بدون آنکه مدرکش را در رشته ادبیات از دانشگاه تنسی دریافت کند، تحصیل را رها کرد. او تا پیش از آنکه به‌عنوان نویسنده مطرح شود، چهار سال در نیروی هوایی ایالات متحده خدمت کرد و سپس مدتی هم به‌عنوان تعمیرکار اتومبیل مشغول به کار شد. عمده شهرت مک‌کارتی مربوط به سه رمانی است که با عنوان تریلوژی مرزی شناخته می‌شوند. «همه اسب‌های زیبا»، جلد اول این سه‌گانه در ۱۹۹۲ منتشر شد و موفقیت زیادی برای نویسنده‌اش به همراه آورد. «گذرگاه» و «شهرهای دشت» جلد دوم و سوم این تریلوژی نیز با اقبال زیاد منتقدان و خوانندگان روبه‌رو شدند. کاوه میرعباسی «همه اسب‌های زیبا» و «گذرگاه» را سال‌ها پیش به فارسی ترجمه کرده بود و خودش ترجمه این دو رمان را دشوارترین ترجمه‌اش در طول سال‌های فعالیتش می‌داند. در پیشگفتار ترجمه او از «گذرگاه» نکات درخور توجهی درباره

مک‌کارتی و اهمیت او آمده است. تریلوژی مرزی، یک وسترن مدرن است که وقایعش در دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰ در ناحیه جنوب غربی ایالات متحده و مکزیک می‌گذرد. در پیشگفتار «گذرگاه» توضیح داده شده که غرب آمریکا، به‌مثابه مکانی اسطوره‌ای، بنیادش بر واقعیت تاریخی بسیار سست است: «در شمالی‌نگاری فرهنگی این مکان با گستره‌ای بین‌المللی و همین‌طور در ادبیات و سینمای وسترن که چهره‌های آشنایی نظیر کابوی، هفت‌تیرکش، کلانتر، سرخ‌پوست، مزرعه‌دار و زن خانه‌نشین آنها را انباشته‌اند، غرب وحشی عمدتا بسان مکانی برای ماجراجویی‌های مردانه موجودیت دارد که اخلاقیات حاکم بر آن معمولا پیروزی خیر بر شر را تضمین می‌کند، و در پایان کار، قهرمان ماجرا به سمت افق‌های باز و بی‌کران می‌تازد که تلویحا ایمان به نیک‌بختی انسان را تداعی می‌کنند و برکت و وفور را نوید می‌دهند. پایه‌های این نگرش خوش‌بینانه از دیرباز نهاده شده و در سده بیستم بسط پیدا کرده و رواج یافته است. مک‌کارتی، با تکیه بر قهرمانان جوان و نوستالژیک و با بررسی موشکافانه فرایندها و پیامدهای دگرگونی‌های اجتماعی در جنوب غربی آمریکا، این روایت‌های ساده‌انگارانه از کابوی قهرمان و اخلاقیات حاکم



عکس:ایرین چنیدی

گفت‌وگو با کاوه میرعباسی درباره جایگاه و اهمیت آثار کورمک مک‌کارتی

ساختار شکنی غرب خوش‌بین

کاوه میرعباسی مترجمی است که در طول سال‌های فعالیتش سراغ ژانرهای مختلف ادبی رفته و برخی از مهم‌ترین آثار ژانرهایی که در

ایران کمتر شناخته شده‌اند، با ترجمه او به فارسی منتشر شده‌اند. او بیش از یک دهه پیش دو رمان از تریلوژی مرزی کورمک مک‌کارتی را ترجمه کرد که از مهم‌ترین آثار این نویسنده معاصر آمریکایی به شمار می‌روند. «همه اسب‌های زیبا» و «گذرگاه» دو رمان کاملا مستقل از تریلوژی مرزی مک‌کارتی هستند که با ترجمه میرعباسی منتشر شده‌اند. از مک‌کارتی آثار دیگری هم توسط مترجمان دیگر به فارسی منتشر شده، اما می‌توان گفت که او نویسنده چندان شناخته‌شده‌ای برای مخاطبان ایرانی نیست و به عبارت بهتر او در ایران به اندازه اهمیتش مورد توجه مخاطبان رمان نبوده است. مرگ کورمک مک‌کارتی سبب شد با کاوه میرعباسی درباره اهمیت و جایگاه این نویسنده

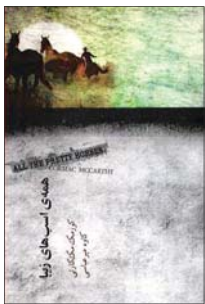
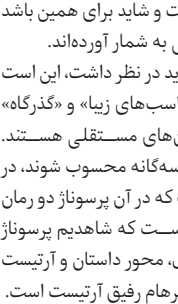
در ادبیات معاصر آمریکا گفت‌وگو کنیم. در این گفت‌وگو، درباره آثار مختلف کورمک مک‌کارتی، روندی که او در سال‌های نویسنده‌گی‌اش طی کرد و همچنین ژانرهای مختلف رمان‌های او صحبت کرده‌ایم. میرعباسی معتقد است که نثر دیرپاب و سبک روایی دشوار مک‌کارتی از مهم‌ترین خصوصیات آثارش است که او را به نویسنده‌ای متمایز و صاحب‌سبک بدل می‌کند.

در آن مطرح می‌شود و همچنین پرسوناژهای غریب دارد و همگی این خصوصیات در این رمان‌های مک‌کارتی حضور دارند. زمانی که چهار یا پنج رمان اول مک‌کارتی منتشر شد، اگرچه او هنوز شهرت بعدی‌اش را به دست نیاورده بود، اما منزلت و اهمیتش شناخته شده بود و به گفته یکی از منتقدان، مک‌کارتی در آن هنگام معتبرترین نویسنده گمنام آمریکا بود. پنجمین رمان مک‌کارتی، «نصف‌النهار خون»، در حقیقت آخرین رمانی از اوست که در ژانر گوتیک جنوبی می‌گنجد و بسیاری آن را شاهکار مک‌کارتی دانسته‌اند. تاکنون بارها تلاش کرده‌اند از این اثر اقتباس سینمایی انجام دهند که هنوز موفق نشده‌اند و ظاهرا امسال قرار است این اتفاق بیفتد. «نصف‌النهار خون» پس از انتشار با استقبال گسترده‌ای روبه‌رو شد. البته نه در این حد که مخاطبانی عام پیدا کند، اما به هر حال خیلی بیش از چهار رمان اول مورد توجه خوانندگان قرار گرفت. امروز هم این اثر را یکی از شاهکارهای ادبیات مدرن آمریکا می‌دانند. اما در سال ۱۹۹۲ با انتشار اولین جلد از مجموعه‌ای که بعدتر تریلوژی مرزی نام گرفت، کورمک مک‌کارتی جایزه ملی ادبیات و جایزه انجمن ملی منتقدان کتاب را برد و رمان برای ماه‌های متوالی در فهرست پرفروش‌ها قرار گرفت و یکباره شهرتی در سطح آمریکا و بعد در سطح جهانی برای مک‌کارتی به همراه آورد. تریلوژی مرزی یک نوع چرخش هم در سبک نویسنده‌گی مک‌کارتی به شمار می‌رفت؛ یعنی او از گوتیک جنوبی به سمت وسترن حرکت کرد و رمان‌های بعدی‌اش تقریبا وسترن‌های مدرن هستند که عبارت‌اند از: «همه اسب‌های زیبا»، «گذرگاه» و «شهرهای دشت» که عنوان اخیر از کتاب مقدس برداشته شده است. بعد از اینها، رمان «جایی برای پیرمردها نیست» باز رمان وسترن مدرن محسوب می‌شود.

♦ **ژانر وسترن مدرن چه ویژگی‌هایی دارد و آیا این آثار**

مک‌کارتی کاملا با خصوصیات این ژانر منطبق است؟

در حقیقت رویکرد کورمک مک‌کارتی به وسترن، یک نوع رویکرد ساختارشکنانه یا بهتر است بگوییم سنت‌شکنانه است. شخصیت‌های کلاسیک وسترن آمریکا آدم‌هایی هستند که کوله‌باری از تجربه دارند، مشکلات زیادی را در زندگی‌شان تجربه کرده‌اند، سختی‌ها و مشقت‌های زیادی تحمل کرده‌اند و ماجراهای زیادی را از سر گذرانده‌اند. درحالی‌که پرسوناژهای مک‌کارتی همگی نوجوان هستند و این نکته عجیبی هم در آن‌ها اوست. مثلا قهرمان «همه اسب‌های زیبا» تنها شانزده سال دارد و دوستش هم همین‌طور است، باین‌حال آنها پخته‌تر از سن‌شان هستند. برخلاف پرسوناژهای سنتی وسترن که یک جور تلخکامی و بدبینی و کلی‌مسلسلی دارند، اینها نسبت به آینده خوش‌بین هستند و در حقیقت در ابتدای داستان تجربه ندارند و می‌روند که تجربه کسب کنند. کسب تجربه برای آنها به روش‌های دشواری هم اتفاق می‌افتد. ویژگی دیگری که کورمک مک‌کارتی را متمایز می‌کند، این است که زبان و سبک نگارشش با رمان‌های وسترن سنتی کاملا متفاوت است. اما ویژگی اصلی تمایز آثار او، جهان‌بینی پرسوناژها و همان‌طور که گفتیم سن کم آنهاست. شخصیت‌های «نصف‌النهار خون» هم سن کمی دارند و جوان هستند. این رمان را می‌توان اثری دانست که در آن گذار از گوتیک جنوبی به وسترن مدرن اتفاق می‌افتد و تلفیقی از هر دو سبک در آن دیده می‌شود. اگر تریلوژی مرزی عمدتا بین ۱۹۳۹ تا ۱۹۵۰ می‌گذرد، «نصف‌النهار خون» در اواخر قرن نوزدهم اتفاق می‌افتد؛ البته اینجا داستان در مرز آمریکا و مکزیک می‌گذرد و مضمونش تا حد زیادی متفاوت است و شاید برای همین باشد که بسیاری اثر اثر را شاهکار مک‌کارتی به شمار آورده‌اند.



جلد دوم و سوم تریلوژی مرزی کورمک مک‌کارتی

جلد اول تریلوژی مرزی کورمک مک‌کارتی

بر آنها را ساختار شکنی می‌کند». درواقع مک‌کارتی در تریلوژی مرزی، اسطوره‌سازی‌های پیشین از غرب را با واقعیت‌های محیطی این مکان در نیمه قرن بیستم درمی‌آمیزد. به این ترتیب رویای پرسوناژهای جوان رمان‌های مک‌کارتی در دورانی سخت تجلی می‌یابند و هیچ تضمینی وجود ندارد که سرانجام خیر و نیکی با پاداش همراه شوند. برخی منتقدان گفته‌اند که سه‌گانه مک‌کارتی آشکارا زوال تدریجی مزرعه‌داری و دامداری به شیوه سنتی را بازمی‌نمایاند، اما با پرداختن به مقوله‌هایی همچون نوستالژی، انحطاط ملی و تشویش مردانه، به دغدغه‌های ذهنی غالب آن دوران نیز می‌پردازد: «مک‌کارتی با انتقال دلمشغولی‌های دهه ۱۹۹۰ به دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، هم‌زمان دو معنا را به اثبات می‌رساند: نخست آنکه این گفتمان‌ها هرگونه تلاش منکی بر تخیل را برای تثبیت‌شان عقیم می‌گذارند، و دیگر آنکه نمی‌توان به شکلی موفقیت‌آمیز آنها را به یک مقطع تاریخی مشخص محدود ساخت». سه‌گانه مرزی وسترن مدرن و به تعبیری وسترن شبه‌فلسفی مک‌کارتی است و در «گذرگاه» با بالیس‌جزئی نگر خشونت و درنده‌خویی آدم‌های شرور و نیز سخاوت و مهربانی آدم‌های ساده و فرودست توصیف شده است.

♦ **به رویکرد سنت‌شکنانه مک‌کارتی در ژانر وسترن اشاره کردید؛ آیا مهم‌ترین کار او در این روند تغییری است که او در شخصیت‌های داستانی به وجود می‌آورد؟**

شاید اصلی‌ترین کاری که می‌کند، به‌جز اینکه پرسوناژهایش چهره‌های متمایزی هستند، این است که او اسطوره‌شکنی می‌کند؛ یعنی چهره‌هایی مثل شین، جسی جیمز، ویات ارب -شخصیت‌هایی که در واقعیت وجود داشتند اما بعدا در ادبیات به آنها بُعد داستانی دادند- یا پرسوناژهایی که در وسترن‌های کلاسیک هالیوود شاهد حضورشان هستیم، در داستان‌های مک‌کارتی حضور ندارند. اینها چهره‌هایی اسطوره‌ای و ابرقهرمان‌اند و مروت و جوانمردی خاص خودشان را دارند و تا حدودی شکست‌ناپذیر به شمار می‌روند. این ویژگی‌ها در مورد پرسوناژهای کورمک مک‌کارتی اصلا صدق نمی‌کند. شخصیت‌های آثار او شکننده و در حال تحول‌اند، درحالی‌که شخصیت‌های وسترن کلاسیک شخصیت‌هایی شکل‌گرفته دارند. در آثار مک‌کارتی با آدم‌هایی مواجهیم که شخصیت‌شان در سیر رویدادها و حوادث زندگی در حال شکل‌گرفتن و متحول‌شدن است.

در «گذرگاه» نوجوانی بی‌بلی پرهام را می‌بینیم و بعد در ابتدای رمان «شهرهای دشت» او و جان گردی کول جوان هستند و با هم در یک مزرعه کار می‌کنند. در پایان این رمان است که می‌بینیم این مرد که تجربیاتی را پشت سر گذاشته، دیگر پیر شده و در هالیوود بدلکار شده است؛ یعنی خواننده یکباره می‌بیند که از آن حال‌وهوای پرسوناژ ابرقهرمان یا ابرمردی که در وسترن کلاسیک می‌شناسیم، دیگر خبری نیست و این سنت کاملا شکسته می‌شود و مثلا یا پرسوناژی روبه‌رو می‌شویم که در هالیوود بدلکاری مسن است. پرسوناژ دیگر رمان هم عمرش قد نمی‌دهد و در همان جوانی کشته می‌شود. نکته دیگر این است که در رمان‌های مک‌کارتی حوادث دسمنجایی‌ای برای طرح مسائل فلسفی در رمان وسترن مدرن قرار می‌گیرند و این چیزی است که در وسترن کلاسیک وجود ندارد. در وسترن کلاسیک یک‌سری ارزش‌های انسانی و اخلاقی مطرح می‌شوند؛ اما در وسترن مدرن به مقولاتی انتزاعی‌تر مثل مفهوم شتر پرداخته می‌شود و مفاهیمی مطرح می‌شوند که تا حدی در حیطه فلسفه و الهیات جای دارند. این خصوصیات رمان‌های مک‌کارتی را کاملا متمایز می‌کنند؛ البته نمی‌توان گفت رمان‌های او الزاما نمونه تمام‌عیار وسترن مدرن هستند؛ چراکه وسترن مدرن نمایندگان دیگری هم دارد که به شکل‌های دیگری خودشان را نشان داده‌اند؛ اما به هر حال یک ویژگی که شاید در اغلب این آثار مشترک باشد، این است که قهرمان‌های آنها متعلق به دورانی هستند که روزگارش سست آمده است. آنها به دلیل پیشرفت‌های تکنولوژی به نوعی لگدکوب می‌شوند یا به حاشیه رانده می‌شوند. این ویژگی را می‌توان در وسترن مدرن یک ویژگی مشترک دانست؛ اما آثار مک‌کارتی ویژگی‌های خاص خودشان را هم دارند.

♦ **نثر مک‌کارتی چه ویژگی‌هایی دارد و ترجمه او برای شما چقدر چالش‌برانگیز بود؟**

یکی از ویژگی‌هایی که کورمک مک‌کارتی با آن شاخص می‌شود، نثرش است که دیرپاب است و سبک نگارش دشواری دارد. بسیاری بر این عقیده‌اند که نویسنده یا چستی نویسنده همانا سبکش است؛ این جمله درباره کورمک مک‌کارتی کاملا مصداق دارد. درواقع نثر و سبک نگارش مک‌کارتی شاید شاخص‌ترین ویژگی کار او باشد که از جهات زیادی متمایزش می‌کند. یکی اینکه او امساک زیادی در استفاده از علائم سجعی‌اندی دارد. به‌ندرت از ویرگول استفاده می‌کند، از نقطه‌ویرگول هیچ وقت استفاده نمی‌کند و از دونقطه فقط برای شمردن فهرست‌وار استفاده می‌کند. دیالوگ‌ها و بخش‌های توصیفی در آثارش از هم متمایز نیستند. یک‌دفعه وارد یک دیالوگ می‌شود، بدون اینکه هیچ نشانه‌ای وجود داشته باشد و از هیچ علامتی مثل خط تیره یا گیومه استفاده نمی‌کند و این را خود خواننده باید دریابد. ویژگی دیگر آثارش تکرار است که به نوعی نثرش را آهنکین می‌کند. یک مورد در ترجمه «همه اسب‌های زیبا» یاد می‌آید که اتفاقا ویراستار هم آن را اصلاح کرده بود که گفتیم این سبک نویسنده است. آن مورد این بود که نوشته بود کتاب را برداشت و کلاه را برداشت و شال‌گردن را برداشت و فلان را برداشت و...؛ ساده‌ترش این بود که بنویسد کلاه و بقیه چیزها را برداشت؛ اما او عمدا با این تکرار نوعی نثر آهنکین آفریده است که برخی آن را با نثر کتاب مقدس مقایسه کرده‌اند. این سبکی بوده که در متون



یونان باستان رواج داشته، به این معنی که از ویرگول استفاده نمی‌کردند و از «و» استفاده می‌کردند. این استفاده از «و» به جای ویرگول یک جور شکل آیینی به نثر می‌بخشد. ویژگی دیگر این است که نثر او یکدست نیست و درواقع عامدانه یکدست نیست. از این جهت می‌گوییم عامدانه چراکه یک جاهایی خیلی ساده و کوتاه نوشته شده و بعد یکباره جمله‌ها طولانی و پیچ‌درپیچ می‌شوند و بی‌نهایت شاعرانه و تخرلی، تلفیقی از این دو سطح کاملا در رمان‌های او دیده می‌شود و این را به واقع می‌گویم که در میان شصت و اند کتابی که ترجمه کرده‌ام دشوارترین‌شان این دو کتاب مک‌کارتی و به‌ویژه «گذرگاه» بودند. ترجمه آثار او بسیار سخت است. درآوردن نثر و سبکش واقعا دشوار است.

♦ **رمان «جاده» هم از آثار مشهور مک‌کارتی است. این رمان چه ویژگی‌هایی دارد؟**

بعد از سه‌گانه همان‌طور که اشاره کردم، به رمان آخرالزمانی «جاده» می‌رسیم. درباره این رمان بد نیست به اظهارنظری از خود او اشاره کنم. می‌دانیم که کورمک مک‌کارتی به طور کلی از مصاحبه‌کردن گریزان بود و رغبتی به مصاحبه نداشت. یکی از معدود مواردی که او در گفت‌وگویی حاضر شده و این گفت‌وگو را دیده‌ام، شرکت او در برنامه اپرا وینفری است. این وقتی است که مک‌کارتی در سال ۲۰۰۶ با رمان «جاده» برنده جایزه پولیتزر شده بود. مک‌کارتی سه بار در زندگی‌اش ازدواج کرد و در ازدواج آخر همسرش خیلی جوان‌تر از خودش بود. مک‌کارتی در سن شصت و اندی سالگی یک بار دیگر بچه‌دار شد. در آن مصاحبه اپرا از او می‌پرسد آیا تولد پسر در این سن روی مضمون «جاده» تأثیر داشت یا نه و پاسخ مک‌کارتی مثبت است. داستان این رمان ماجرای پدر و پسری است که در یک جهان پساآخرالزمانی قرار دارند و در این وضعیت دنبال امنیت هستند. تا حدی دل‌نگرانی‌های خود مک‌کارتی برای آینده پسرش در این رمان دیده می‌شود؛ البته همانند این رمان ویژگی‌های خاص خودش را دارد. بعد از ۲۰۰۶ مک‌کارتی دیگر هیچ کتابی منتشر نکرد تا سال ۲۰۲۲ که یک‌دفعه دو رمان به‌هم‌پیوسته منتشر کرد. یکی از آنها «مسافر» نام دارد و دیگری «استلا ماریس» که در حقیقت این دومی زمینه یا مکمل رمان «مسافر» به شمار می‌رود. تا الان نظر منتقدان نسبت به این رمان‌ها مثبت بوده است. مک‌کارتی این دو رمان را بعد از ۱۶ سال که چیزی نوشته بود، منتشر کرد و البته خودش گفته که از سال ۱۹۷۰ با این رمان‌ها کلنجار می‌رفته و بعد از بیش از نیم‌قرن کلنجار این دو اثر منتشر شده‌اند.

♦ **جایی در صحبت‌های‌تان به شباهت‌های مک‌کارتی و فاکتر اشاره کردید. مک‌کارتی چقدر از فاکتر تأثیر گرفته است؟**

بسیاری ایسن را گفته‌اند و من هم موافقم که مک‌کارتی شایسته‌ترین میراث‌خوار فاکتر است با قید اینکه او مقلد فاکتر نیست. عمده آثار فاکتر در گوتیک جنوبی دسته‌بندی می‌شود؛ اما فقط پنج اثر مک‌کارتی در این ژانر می‌گنجد؛ ولی هر دو نویسنده‌های صاحب‌سبکی هستند که نثر خودشان را دارند؛ اما فاکتر می‌بینیم که ذهنیت خیلی حاکم است، در رمان‌های مک‌کارتی تقریبا تمام توصیفات عینی هستند. خیلی به‌ندرت پیش می‌آید که به ذهن پرسوناژ نفوذ کند و تازه این موارد هم عمدتا به واسطه خواب‌هایی است که می‌بینند؛ وگرنه هیچ وقت نمی‌بینیم که در رمان بگوید یک شخصیتی این‌گونه فکر کرد؛ اما در «خشم و مایه‌ها» فاکتر همه چیز از صافی ذهن پرسوناژی که عقب‌مانده است، می‌گذرد. فکلم در آثار مک‌کارتی اصلا با این موضوع روبه‌رو نیستیم. برخلاف آثار فاکتر روایت‌های آثار مک‌کارتی همه خطی‌اند؛ ولی آنها وجوه تشابه درخور توجهی هم دارند؛ ازجمله اینکه محیط و فضا و حال‌وهوای آثار آنها به هم شباهت دارد و همچنین مسائل اجتماعی مثل تقابل سنت و مدرنیته، که در دوران فاکتر به یک شکل بوده و در دوران مک‌کارتی به شکلی دیگر، ازجمله دغدغه‌های هر دو نویسنده بوده است.

♦ **نظراتان درباره اقتباس‌های سینمایی که از رمان‌های مک‌کارتی صورت گرفته، چیست؟**

«همه اسب‌های زیبا» اقتباس سربه‌راهی بود و نکته ویژه‌ای ندارد. «بچه خدا» را هنوز ندیده‌ام و در برنامه‌ام است که ببینم. «جایی برای پیرمردها نیست» فیلم درخشانی است و به نظر من از رمان اصلی خیلی بهتر است. جوایز اسکار و دیگر جوایز هم به دست آورد، هم نشان‌دهنده جایگاه فیلم است. رمان «جایی برای پیرمردها نیست» جزء شاخص‌ترین آثار مک‌کارتی نیست؛ اما فیلمش خیلی بهتر از رمانش است.

در پایان می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که متأسفانه خوانندگان ایرانی هنوز آن‌طور که باید قدر کورمک مک‌کارتی را ندانسته‌اند. او جزء نویسنده‌هایی است که برای مخاطبان عام هم باید مورد توجه قرار بگیرد؛ اتفاقی که در فرانسه افتاده و در آنجا مک‌کارتی جزء نویسندگان پرفروش است؛ اما در ایران متأسفانه این‌گونه نیست و امیدوارم در آینده خوانندگان ما با این نویسنده آشتی کنند. می‌توان گفت به جز «نصف‌النهار خون» که خوش‌اقبال‌تر بوده، بقیه آثار او چندان مورد توجه خوانندگان نبوده است.